

هدفمندسازی یک تورم اجتناب ناپذیر را به اقتصاد تحمیل می کرد. این نوع تورم باعث کمبود نقدینگی واحدهای تولیدی می شود. در نتیجه واحدهای تولیدی محصول کمتری تولید کردند، محصول کمتری هم عرضه می شود و در نتیجه ما شاهد تورم نوع دوم می خواهیم بود که ناشی از کاهش عرضه است

است عبارت است از ۲ موضوع. مادر اقتصادمان با پدیده ای تحت عنوان «انحراف نقدینگی» مواجهیم. این پدیده در هر اقتصادی که به وجود بیاید ۲ اثر هم زمان به جای می گذارد. هم تورم ایجاد می کند و هم رکود. یعنی منشاء و خاستگاه پدیده «تورم کودی» انحراف نقدینگی است. لااقل یکی از عوامل تورم رکود، انحراف نقدینگی است. انحراف نقدینگی به این معناست که در اقتصاد نقدینگی کم نیست بلکه فراوان است اما نقدینگی آن جایی که باید باشد، قرار ندارد. ویژگی نقدینگی این است که اگر در حوزه تولید قرار گیرد، کالاتولید می شود و هم اشتغال ایجاد می کند و بیکاری را کاهش می دهد و هم به دلیل این که محصول عرضه می شود تورم را نیز کاهش می دهد. همین نقدینگی اگر به جای این که وارد بخش تولید شود راهی بخش سفته بازی شود یا به بخش خدمات و به طور کلی وارد حوزه های غیر مولد شود، عرضه کالایانمی شود، بیکاری کنترل نمی شود و همزمان تقاضا برای کالایان افزایش می یابد. در نتیجه همین نقدینگی که می توانست عامل افزایش عرضه باشد اگر در جای نامناسب قرار گیرد عامل افزایش تقاضا و در نتیجه افزایش تورم می شود. پس از این که هدفمندسازی یارانه ها انجام شد، خود هدفمندسازی یک تورم اجتناب ناپذیر و به عبارت دیگر برنامه ریزی شده را به اقتصاد تحمیل می کرد. این بخش از تورم را خود ما پذیرفته بودیم. یعنی هیچ کس الان نمی تواند دولت را به خاطر بخشی از تورم موجود تخطئه کند. چون اصلاً مضمون هدفمندسازی این است که ما می خواهیم بخشی از نهاده های تولید را گران کنیم. من به این بخش از تورم می گویم، تورم اجتناب ناپذیر. اما وقتی این نوع تورم ایجاد می شود، اتفاق دیگری به وقوع می پیوندد. واحد تولیدی ما چه صنعتی و چه کشاورزی

که تاکنون با مبلغ معینی نقدینگی خود را اداره می کرده است به دلیل افزایش نهاده ها نمی تواند به میزان قبل نهاده خریداری کند. نمی تواند به اندازه قبل مواد اولیه بخرد یا کارگراستخدام کند، چون پول ندارد. نظام بانکی ما هم اساساً دوستدار تولید نیست. وقتی کمبود نقدینگی در بخش تولید اتفاق می افتد و تولید کننده نمی تواند به اندازه قبل مواد اولیه تهیه کند،

مجبور می شود فقیله تولید را پایین بکشد، یعنی کمتر تولید کند و در نتیجه بخشی از نیروی کار خود را تعدیل کند. به تبع آن مواد اولیه هم کمتری می خورد و در حلقه های پیشین و پسین تولید هم این کاهش اتفاق می افتد. وقتی این اتفاق می افتد ما شاهد بیکاری خواهیم بود. پس بیکاری مولود تورم اجتناب ناپذیر است. زمانی که واحدهای تولیدی محصول کمتری تولید کردند، محصول کمتری هم عرضه می شود و در نتیجه ما شاهد تورم نوع دوم می خواهیم بود که ناشی از کاهش عرضه است که این هم در اقتصاد ما اتفاق افتاد. این تورم نوع دوم را بنده تورم اجتناب پذیر نامگذاری کرده ام زیرا ما می توانستیم این نوع تورم را انداخته باشیم. یعنی بخشی از تورمی که اکنون داریم منشاء آن این است که واحدهای تولیدی با کمبود نقدینگی مواجه شده اند، دولت از طریق ماده ۸ قانون به آن ها کمک نکرده است، نظام بانکی ما هم به کمک این واحدها نیامد، لذا این ها مجبور شدند مقداری تولید خود را کاهش دهند. آمارها نشان می دهد که تولید کم شده است. من به آقای رئیس جمهور گفتم ما این قضیه را ۲۱ جور متوجه می شویم یا ادبیات مان تفاوت دارد. ما که به مرکز مختلف مراجعه می کنیم و شرایط را می بینیم و آمار و اطلاعات از صنایع مختلف و از کشاورزی در اختیارمان قرار می دهند. حداقل می توان گفت کاهش تولید داریم. در برخی موارد حتی با تعطیلی واحدهای تولیدی هم مواجه هستیم. ریشه همه این اتفاقات پدیده انحراف نقدینگی است. خیلی جالب است دقیقاً در همین زمان این گونه نبود که نقدینگی نداشته باشیم. حجم نقدینگی الان به مرز ۴۲۴ هزار میلیارد تومان رسیده است که عدد وحشتناکی است اما بخشی از آن که باید به بخش تولید می رفت، نرفته است، بلکه وارد بخش هایی شده است که تقاضا را افزایش داده است. وارد بخش هایی که عرضه را افزایش دهد، نشده است. در واقع ما نیاز به یک «آمیش نقدینگی» داریم.

اجازه دهید در باره نقدینگی این ۲ عدد را هم خدمت شما بگویم. سال ۱۳۸۴ حدود ۹۲ هزار میلیارد تومان نقدینگی یعنی دقیقاً ۲ برابر همین مبلغ یعنی ۱۸۴ هزار میلیارد تومان تولید داشتیم. هر ۲ عدد هم آمار رسمی بانک مرکزی است. یعنی به ازای هر یک ریال نقدینگی ۲ ریال تولید داشته ایم. می دانید که تورم فقط از نقدینگی نیست بلکه مقابله نقدینگی با محصول است. این ۲ در کنار یکدیگر تورم را شکل می دهد. پایان سال ۹۰ نقدینگی ما به اندازه ای زیاد شده است و تولید به آن اندازه زیاد نشده است که در ازای یک ریال نقدینگی کمتر از ۱/۴ ریال تولید کرده ایم. معنای این آمار، این است که پدیده انحراف نقدینگی به شدت به اقتصاد ما آسیب زده است. یعنی الان اگر تورم داریم این تورم طبیعی است. یعنی ما با مزین اقتصادی اتفاق غیر مترقبه ای رخ نداده است باید همین اتفاق می افتاد. حال ببینیم چرا این گونه شده است. تحلیل این اتفاق فقط در یک کلمه خلاصه می شود که در نطق خود در مجلس هم اشاره کردم و جزو ۳۷ صفحه ای هم نوشته ام و به رئیس جمهور، وزرای اقتصادی، نمایندگان اقتصادی مجلس و افرادی که فکر می کردم موثر هستند و ذهن شان باید شکل گیرد، ارائه کرده و در آن توضیح داده ام که پدیده انحراف نقدینگی چه تأثیری بر اقتصاد ما می گذارد. عدد اثبات کننده اش همین است که نسبت یک به ۲ نقدینگی به تولید طی ۶ سال به یک به ۱/۴ رسیده است که اگر آمار امروز را داشته باشیم، مطمئناً کمتر هم شده است و این یعنی فاجعه. یعنی پدیده انحراف نقدینگی دارد زیر آب تولید ما را می زند و متأسفانه کمتر هم به این موضوع توجه شده است و در بحث های دولت و مجلس کمتر دیده ام به آن توجه شود.

اجازه دهید از بحث هدفمندی بگذریم و وارد موضوع ارز شویم. به نظر شما چالش هایی که در حوزه ارز برای دولت بعدی به جای می ماند چیست؟

با توجه به توضیحاتی که در پاسخ به سوال پیشین

ارائه کردم، پدیده انحراف نقدینگی و فقر نقدینگی در واحدهای تولیدی دومین چالش اقتصادی دولت بعدی خواهد بود. ممکن است در ماه های پایانی دولت فعلی بخشی از این معضل حل شود که به نوع مدیریتی که انجام می شود، بستگی دارد، اما در هر حال مسائل مربوط به تولید مسائلی نیست که در کوتاه مدت حل شود. هر تصمیمی که هم اکنون گرفته شود، حداقل چند ماه زمان خواهد برد تا جواب دهد. اگر نقدینگی خوب مدیریت شود ممکن است چالش دولت بعدی کمتر باشد اما اگر مانند ماه های قبل مدیریت انجام شود و تدبیری اتخاذ نشود آن وقت نگران این هستیم که دولت بعدی علاوه بر مواجهه با حجم وسیعی از مطالبات عمومی در باره یارانه نقدی، با مشکل کمبود نقدینگی در واحدهای تولیدی هم مواجه باشد که معنای دقیق آن افزایش تقاضا و کاهش عرضه است. یعنی باید توقع افزایش رکود تورمی را داشته باشیم.

اجازه دهید وارد بحث مدیریت ارزی شویم و چالش هایی که در این بخش وجود دارد از جمله افزایش و نوسان نرخ ارز و آمارهای مختلفی که در این زمینه وجود دارد از جمله ۱۸ میلیارد دلار ارزی که گفته می شود در دست مردم قرار دارد و وارد نظام بانکی هم نشده است، فکر می کنید دولت بعدی چگونه باید با این مشکل مواجه شود؟

دولت نهم و دولت دهم تا حدود ۱۰ ماه پیش در فضایی کار می کردند که جز زمان های اندکی پدیده کمبود ارز برایشان مطرح نبود. مادر این دوران ارز به اندازه کافی داشته ایم و گاهی ارز به اندازه ای زیاد داشته ایم که قدرت فروش آن در داخل را داشتیم. زمانی بازار داخل کشش نداشت که بیش از مقداری مشخص ارز عرضه شود. زیرا تقاضاهای سفته بازی جز چند ماهه و برهه ای در بهمن و اسفند سال گذشته نداشتیم. اتفاقی که در عصر ارز به وقوع پیوست و به عنوان یک چالش برای دولت بعد باقی خواهد ماند مگر این که تدبیری برای آن انجام شود، این است که ارز از حالت ابزار خرید به یک کالای سرمایه ای تبدیل شد. این اتفاق معمولاً رخ نمی دهد بلکه فقط در زمان های خاصی به دلایلی خاص اتفاق می افتد. زمانی که این اتفاق رخ دهد تأثیر فوری اش افزایش تقاضا برای ارز است. ارز هم یک کالا است و قیمتش تابع عرضه و تقاضا است. اگر مادر شرایط فعلی بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم در ماه های اخیر مشکل عرضه را هم داریم. یعنی به دلیل تحریم هایی که وجود داشته دریافت های ارزی ما کاهش یافته است و در نتیجه عرضه را محدود شده است و بخشی از ارزی هم که در اختیار ما بوده است، قدرت انتقالش به داخل کشور نداشته ایم لذا عرضه محدودتر شده است. طبیعی است وقتی این اتفاقات می افتد، سمت و سوی عرضه تضعیف می شود.

به نظر شما سمت عرضه بیشتر مشکل داشته است یا سمت تقاضا؟

این دو بخش را نباید از یکدیگر تفکیک کرد. صحبت را که تکمیل کنم شاید روشن تر شود. اصولاً سمت عرضه و سمت تقاضا در هر بازاری کاملاً از یکدیگر متاثر هستند هر کالایی اگر عرضه اش کم شود اثری روانی ایجاد می کند به خصوص کالاهایی که قابل نگهداری و ذخیره کردن است. این ها طبیعتاً وقتی با محدودیت عرضه مواجه می شود، تبدیل می شود به کالای کمیاب. کالای کمیاب قابلیت سودآوری دارد در نتیجه تقاضا را تحریک می کند. این که فرمودید کدام طرف بیشتر تأثیر گذار بوده است، باید گفت هر دو طرف بر یکدیگر تأثیر گذار هستند و نمی توان آن ها را از هم جدا کرد، اما در حال حاضر به طور قطع نقطه شروع مسئله عرضه بود. یعنی تا زمانی که عرضه ارز به اندازه کافی داشتیم و می توانستیم بازار را تأمین کنیم تقریباً قیمت در حدی که مدنظر بانک مرکزی بود تثبیت می شد اما از زمانی مشخص قیمت بازار با قیمت بانک مرکزی فاصله گرفت. از زمانی که بانک مرکزی قدرت تأمین نیاز وارد کنندگان را از دست داد، به محض این که این اتفاق افتاد دچار شکاف قیمت در بازار ارز شدیم. همین شکاف قیمت خود به یک موتور برای افزایش تقاضا تبدیل شد اگر شکاف قیمتی از بین برود اصلاً موتوری برای افزایش تقاضا وجود ندارد و اساساً افزایش تقاضا نخواهیم داشت و فقط افرادی متقاضی ارز خواهند بود که بخواهند با آن ارز کالا وارد کنند یا به خارج کشور برونزیر ارز دیگر قابلیت سودآوری نخواهد داشت. قانون برنامه پنجم در ماده ۸۰ دولت را ملزم کرده است که رژیم ارزی شناور مدیریت شده را

